گفت وگو

علی‌الله سلیمی

روایتی موفق است که نویسنده و محقق یک نفر باشد

گفت‌وگو با افروز مهدیان درباره روایت‌گری پیرامون زندگی و سیره شهدای مدافع حرم

متولد ۱۳۵۹است، کارشناسی‌ارشد مهندسی فناوری اطلاعات دانشگاه تربیت مدرس را دارد و مولف کتاب‌های است متعددی درباره شهدای مدافع حرم است؛ از جمله کتاب‌های «یادگاران؛ شهید مجید پازوکی»، «یادگاران؛ شهید علی محمودوند»، «روزگاران تفحص»، «بادیگارد؛ زندگی شهید مدافع حرم عبدالله باقری»، «پله‌ها تمام نمی‌شدند؛ زندگینامه داستانی شهید مدافع حرم مهدی نعمایی عالی» و «به رنگ خاک؛ خاطرات گوتاه از زندگی شهید محمدحسین علم‌الهدی.» افروز مهدیان علاوه بر تالیف، پژوهش کتاب‌های مدافع حرم شـــهید عبدالله باقری و شهید مدافع حرم مهدی نعمایی عالی را هم انجام داده است. این نویسنده سرپرستی تیم نویسندگان و دبیری حدود ۳۰مقاله از فرهنگنامه شـــهدای مدافع حرم منتشرشده در مرکز اسناد انقلاب اسلامی را هم به‌عهده داشـــته است. انتشـــار چند حاشـــیه‌نگاری از دیدارهای رهبری در سایت khamenei.ir و همچنین عضویت در شـــورای سردبیری برنامه سیمای خانواده شبکه یک تلویزیون از دیگر فعالیت‌های وی در این عرصه محسوب می‌شود. با افروز مهدیان درباره روایت‌گری در بخش زندگینامه داستانی شهدای مدافع حرم گفت‌وگو کرده‌ایم.

روایت‌گری درباره شهدای مدافع حرم، بخشـــی از فعالیت‌های نویسندگی شما محسوب می‌شود که حاصل آن، تالیف و انتشار آثاری چون «بادیگارد» و «پله‌ها تمام نمی‌شدند» است. ابتدا درباره کتاب بادیـــگارد توضیح دهید که چگونه با موضوع این کتاب آشنا شـــدید و چه مراحلی طی شد تا نوشـــتن این اثر را شروع کنید و به سرانجام برسانید؟

چند وقتی بود کار کتاب قبلی تمام‌شده بود و دنبال کار شهید دیگری بودم تا نوشتن را از سر بگیرم. پیشنهاد کار روی زندگی عبدالله باقری را دادم و شـــنیدم که نویســـنده دیگری روی زندگی‌اش کار می‌کند. اسفند سال ۹۴ بود که در دفتر روایت فتح داشتم جزوه تحقیق پیشنهادشده را زیرورو می‌کردم که یکهو بین حرف‌های دو نفر گوش‌هایم تیز شد به اسم باقری. فضولی‌ام گل کرد و همان جا از توی حرف‌ها قاپیدمش. هنوز هم باورم نمی‌شود آن روز درست آن ســـاعت و آن دقیقه‌ای آنجا باشم که قرار بود پروژه عبدالله از دست نویسنده‌ای دیگر برگشت بخورد و از قضا بیاید دست من.

برای نـــوآوری در روایت‌گری زندگینامه شـــهدای مدافع حرم در کتاب بادیـــگارد از چه تکنیک‌های نویسندگی استفاده کردید؟

من به روایت زندگی شهدا علاوه بر ثبت تاریخ شفاهی به‌عنوان معرفی یک الگوی در دســـترس نگاه می‌کنم. شـــاید یکی از ضعف‌های کتاب بادیـــگارد نپرداختن به مســـئله میدان و جزئیات حضور در سوریه است که از نظر من از درجه اهمیت کمتری برخوردار بـــوده. اما در به تصویر کشـــیدن جزئیات کودکی و ساخت اتمسفری که در آن بزرگ شده سعی کرده‌ام مسئله‌ای از دســـت نرود. مصاحبه با تک‌تک اعضای خانواده و رفقا، همســـایه‌ها، همکاران و همچنین رؤسا و فرماندهان شهید و حتی دکتر احمدی‌نژاد در دستور کار قرار گرفت که خوشبختانه بیشترشان محقق شد.

ویژگی‌های کتاب بادیگارد در مقایسه با آثار مشابه را در چه مواردی می‌دانید؟

از ویژگی‌های این کتاب شخصیت خود شهید عبدالله باقری است که اشک و لبخند را توامان برچشم و لب خواننده می‌آورد. سی‌ام مهرماه سال ۹۴مصادف با شـــب تاسوعا خبر شهادت عبدالله توی دنیای مجازی می‌چرخیـــد. زیاد دیده بودمش توی تلویزیون و روزنامه، پشت سر رئیس‌جمهور قبلی. تا آن موقع و شاید ماه‌ها بعد، عبدالله برای من محافظ بلندقامتی بود با چهره‌ای جدی و شاید کمی اخمو؛ اما از آن‌وقت که قرار شد روایتش کنم کم‌کم برایم رنگ و روی دیگری گرفت و شد آدمی دیگر؛ از آن آدم‌ها که تا نمی‌دیدی‌اش، تا درباره‌اش نمی‌شنیدی نمی‌شناختی‌اش. بعد از آن همه رفتن‌ها و آمدن‌ها و از عبدالله شنیدن‌ها هنوز هم خیلی از کارهایش با حساب و کتابم جور درنمی‌آید. عبدالله تیپ نبود؛ شـــخصیت بود؛ از آن آدم‌ها که شـــبیه ندارند؛ از آن آدم‌ها که قابل پیش‌بینی نیستند؛ جمع اضدادی که در کتاب سعی شده به همه ابعاد شخصیتی‌اش پرداخته شود و از قهرمان‌سازی‌های دور از ذهن پرهیز شود. عبدالله مثل خیلی از جوان‌های امروزی عاشق خانه و خانواده بود؛ اهل سفر و درست‌کردن کباب و دورهمی. گاهی آن‌قدر بی‌رحم می‌شد که شوخی‌هایش با برادر و رفیقش رنگ و بوی شکنجه می‌گرفت و گاهی آن‌قدر رفیق‌القلب که می‌شد مادر تمام گربه‌های کوچه. جرأت و جسارتش آن‌قدر زیاد بود که ولش می‌کردی می‌رفت توی دهان شیر و گاهی ساعت‌ها با ماهی‌های توی آکواریومش وقـــت می‌گذراند و حرف می‌زد. توی کار آن‌قدر جدی می‌شد که همه از او حساب می‌بردند و وقت استراحت آن‌قدر می‌خندید که نفس کم می‌آورد. و من همه تلاشم این بود که از عبدالله اسطوره نسازم بلکه عبدالله را همان جور که بوده روایت کنم، همان‌قدر دســـت‌یافتنی و همان‌قدر دست‌نیافتنی.

یکی از کتاب‌های اخیر شـــما با رویکرد زندگینامه داســـتانی شـــهدای مدافـــع حرم، کتاب «پله‌ها تمام نمی‌شـــدند» است که به زندگی شهید مهدی نعمایی می‌پردازد. با موضوع این کتاب چگونه آشنا شدید و مراحل تحقیق درباره موضوع آن به چه شکلی طی شد؟

بهمن‌ماه ســـال ۱۳۹۸ دوستی، نوشتن از شـــهید نعمایی را پیشـــنهاد داد. مهدی نعمایی را نمی‌شـــناختم. همین‌قدر دانســـتم که فرمانده بوده و مثل همه شـــهدا جان خود را در راه آرمان‌هایش فدا کرده. اما چیزی عجیب در زندگی شهید نعمایی بود؛ اینکه خانواده‌اش هم در کنار او در سوریه بودند؛ زهرا و دو دختر کوچک‌شان. مثل همیشه نخستین قدم‌های کنجکاوی‌ام را با نوشتن نام مهدی نعمایی در گوگل برداشتم. عکس مهـــدی و دو دختر کوچکش در برف جزو نخســـتین عکس‌هایی بود که دیدم. خنده هرســـه‌شـــان به دلم نشست. عکس بعدی، عکس زهرا بود؛ آرام و باصلابت ایستاده بود در کنار عکس و یادگاری‌های شهیدش. چیزی در نگاهش بود که در آن لحظه نمی‌دانستم چیست، اما دانستم ارتباط‌گیری با این همسر فرمانده سپاه بدون مرز آسان نخواهد بود. در نخستین تماس تلفنی مطمئن شدم این‌بار هم‌چیز فرق می‌کند. اسم حصار کرج هم که آمد سختی کار را در نظرم بیشتر کرد. اما همه اینها نمی‌توانست ذره‌ای از شوق شنیدن من از زهرا کم کند، چراکه می‌خواستم بدانم چطور زنی توانسته بر خلاف منطق اکثر آدم‌ها رفتار کند و با دو دختر خردسال عازم مناطق جنگی در سرزمینی غریب شود.

فراز و نشیب‌های زندگی شهید نعمایی چه ویژگی‌هایی داشت که تصمیم گرفتید آن را در قالب ادبی زندگینامه داستانی روایت کنید؟

مهدی در نظر زهرا مرد عاشقی بود زمینی، همانند خیلی‌هایی که مثل‌شـــان را کم ندیده‌ایم. یک جوان امروزی که در ظاهر شاید شباهتی به‌صورت معمول شهدا نداشت. زندگی‌شان مثل زندگی همه ماها فراز و نشیب داشت و گله و دلخوری، خنده و گریه و اختلاف نظر؛ اما نگاه هر دویشان به زندگی و مشکلات آن پذیرش تفاوت‌ها و رفع اختلاف‌ها با ترفند گفت‌وگو بود و همین دیدگاه، زندگی را عاشـــقانه می‌کند. و برای مخاطب امروزی چه چیزی بهتر از تماشای نمایش یک راه رفته؛ یک عشق به سرانجام رسیده؛ یک پرواز به اوج رسیده.

برای نوشتن از زندگی شهدای مدافع حرم در قالب ادبی زندگینامه داستانی، نویسنده با چه نوع موانع و چالش‌هایی مواجه است؟

از ابتدا مخاطب کتاب‌های حوزه پایداری، دایره خاصی بوده و هستند. به‌خصوص اینکه خانم‌ها تمایل بیشتری به خواندن این روایت‌ها داشته‌اند. اما برای هر نویسنده‌ای ایده‌آل آن است که کتاب‌هایش دایره وســـیع‌تری از مخاطب را در بر بگیرد. متأسفانه گاه این حوزه دستخوش مسائل سیاسی می‌شود و مخاطب براساس حب و بغض از برخی مسئولان و غیره درباره این دســـته از کتاب‌ها قضاوت می‌کنـــد. از دیگر چالش‌های نویســـنده، تحقیقات ناقص و موردار درباره شهید است که در اثر تفاوت دیدگاه نویسنده و محقق پیش می‌آید. مشکل دیگر ارتباط‌گیری با رزمندگان و فرماندهان در سوریه است که به‌دلیل حفظ اطلاعات طبقه‌بندی و رعایت مسائل امنیتی با جمعیت محقق و نویسنده به‌خصوص از نوع خانمش همکاری نمی‌کنند.

شما به‌عنوان یک نویسنده فعال در این حوزه، برای غلبه بر چالش‌های پیش‌رو از چه راهکارهایی بهره می‌برید؟

من سعی کرده‌ام فاصله بین تحقیق و نگارش را به حداقل برسانم؛ چه از نظر زمانی و چه از نظر معنا و محتوایی.

و دیگر اینکه مسئله من در نگارش کتاب، مسئله زندگی است. اینکه شهید در چه بستری بزرگ شده. پای کدام سفره نشسته و برای رســـیدن به چنین جایگاهی چه مسیری را طی کرده است. برای رسیدن به این مهم پرداختن به جزئیات زندگی در کودکی بسیار پیش‌برنده است. همین نگاه به زندگی، روایت را از مســـائل مربوط به جزئیات و تصاویر جنگ و عملیات‌ها بی‌نیاز می‌کند و کمتر با رزمنـــدگان مدافع حرم وارد بحث و چالش می‌شوم و به کلیاتی از جنس مکان و زمان‌های عمومی بسنده می‌کنم و بیشتر به بیان خاطراتی از خصوصیات اخلاقی و رفتار و منش شهید در جبهه می‌پردازم. مسئله دیگر اینکه وقتی نگاه به یک سوژه ماورایی نباشد و جدای جبهه و جنگ و شهادت به موضوع، تقدس بیجا داده نشود و در وهله اول یک داستان خواندنی را روایت کنیم و در مرحله بعد یک انسان را با خصایص اخلاقی و ارزش‌هایش به تصویر بکشیم تا حدی سوژه را از فضای سوگیری‌های سیاسی دور می‌کنیم.

تحقیقات میدانی چه نقشی در شکل‌گیری کتاب‌های زندگینامه داستانی شهدای مدافع حرم دارد و چقدر شرایط برای این نوع تحقیقات فراهم است؟

از نظر من روایتی موفق اســـت که نویسنده و محقق یک نفر باشـــد و یا اگر متفاوت هستند دغدغه‌ها و مسئله‌هایشان به هم نزدیک باشد. ارتباط و تعامل با راوی و پیداکردن لایه‌های زیرین شخصیتی شهید و اطرافیانش از مسائلی است که برایم مهم بوده و ســـعی کرده‌ام به آن برسم. زاویه دید محقق به زندگی و چرایی و چگونگی آن به نگارش کتاب سمت و ســـو می‌دهد. متأسفانه به‌دلیل ازدیاد مصاحبه‌های خبرگزاری‌ها و روزنامه‌نگارها و مستندسازها با خانواده شهدای مدافع حرم (به‌خصوص شهدای معروف) این دلزدگی و خستگی و کلافگی از تحقیق باعث می‌شـــود خانواده‌ها یا از این کار سر باز بزنند یا ســـروته قضیه را هم بیاورند و این مرحله هنر، شکیبایی و خلاقیت محقـــق را می‌طلبد که چطور و چگونـــه راوی را به سخن بیاورد.

جایگاه کتاب‌های زندگینامه داســـتانی شـــهدای مدافع حرم در بخش ادبیات پایداری را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

از آنجا که شهدای مدافع حرم به نسل امروزی بسیار نزدیک هستند از جانب مخاطب اقبال بیشتری دارند. لذا از این ظرفیت می‌توان برای پیشـــبرد اهداف رسالت الگوســـازی‌های صحیـــح برای مخاطب جـــوان و نوجوان استفاده کرد.

پرداختن به خصوصیات اخلاقی، رفتار و منش شهید

مسئله من (افروز مهدیان) در نگارش کتاب مسئله زندگی است؛ اینکه شهید در چه بستری بزرگ شده، پای کدام سفره نشسته و برای رسیدن به چنیـــن جایگاهی چه مسیری را طی کرده است. برای رســـیدن به این مهم پرداختن به جزئیات زندگی در کودکی بسیار پیش‌برنده است. همین نگاه به زندگی، روایت را از مســـائل مربوط به جزئیات و تصاویر جنگ و عملیات‌ها بی‌نیاز می‌کند و کمتر با رزمندگان مدافع حرم وارد بحـــث و چالش می‌شوم و به کلیاتی از جنس مـــکان و زمان‌های عمومی بسنده می‌کنم و بیشتر به بیان خاطراتی از خصوصیات اخلاقی و رفتار و منش شهید در جبهه می‌پردازم.

بادیگارد

کتاب بادیگارد، جلد یازدهم از مجموعه مدافعان حرم و نوشـــته افروز مهدیان اســـت که در انتشارات روایت فتح به چاپ رسیده اســـت. این کتاب، روایاتی از زندگی و رشادت‌های این شهید بزرگ مدافع حرم است. وی از اعضای تیم حفاظت و از نیروهای سپاه انصارالمهدی بود که در شب تاسوعای سال ۹۴در حومه حلب به شهادت رسید. ۳۰ مهر ۱۳۹۴، مصادف با شب تاسوعای حسینی خبر شهادت کسی در دنیای مجازی پیچید که چهره‌اش بیش از نامش آشنا بود. تصویری پخش شد که هر بیننده‌ای را پشت کادر مستطیلی تلویزیون میخکوب می‌کرد؛ تصویری واضح از مردی محکم، جدی، با اندامی ورزیده درست پشت سر رئیس‌جمهور؛ تصویری از یک بادیگارد. در بخشی از این کتاب می‌خوانیم: «عبدالله از همان بچگی محافظ بود. محافظ پدر و مادر و برادرهایش. بعد هم همسر و فرزند و حتی دوست و رفقایش. خیلی‌ها توی حریم حفاظتش بودند. انگار همه را زیر پر و بالش داشته باشد. عبدالله مثل خیلی از جوان‌های امروزی عاشق خانه و خانواده بود، اهل سفر و درست‌کردن کباب و دورهمی. اما وقتی اسم سوریه می‌آید دلش تاب نمی‌آورد. همه دلخوشی‌هایش را ول می‌کند و می‌رود.»

یادگاران
شهید مجید پازوکی

کتاب «یادگاران؛ مجید پازوکی» به قلم افروز مهدیان، جلد بیست ونهم از مجموعه «یادگاران» است که توسط انتشارات روایت فتح منتشر شده و شامل خاطراتی از شهید مجید پازوکی، فرمانده گروه تفحص لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله(ص) است. در این کتاب یکصد خاطره کوتاه درباره شهید پازوکی از دوران کودکی تا زمان شهادت نگارش یافته است. شهید مجید پازوکی همراه با شهید محمودوند از سال ۱۳۶۱در گردان تخریب لشکر ۲۷محمد رسول‌الله حضور داشتند. پس از جنگ تحمیلی به‌صورت خودجوش و بدون امکانات به تفحص شهیدان می‌پردازند و بعد، رفته رفته سازوکار اداری برای آن ترتیب می‌دهند تا بتوان با امکانات بیشـــتری به تفحص شهیدان پرداخت. این شهید بزرگوار سال ۱۳۸۰در جریان تفحص شهدا با انفجار مین به شهادت رسید. کتاب «یادگاران؛ مجید پازوکی» در کنار مجموعه آثار یادگاران بنا دارد تصویرهایی از سال‌های جنگ را در قالب خاطره‌های بازنویسی شده، برای آنها که آن سال‌ها را ندیده‌اند، نشان بدهد. این مجموعه راهی است به سرزمینی نسبتا بکر میان تاریخ و ادبیات، میان واقعه‌ها و بازگفته‌هایی که خواندن‌شان تنها یادآوری است. کتاب یادگاران؛ شهید مجید پازوکی در ۱۱۲صفحه توسط انتشارات روایت فتح منتشر شده است.

یادگاران
شهید علی محمودوند

کتاب «یادگاران؛ شهید علی محمودوند» به قلم افروز مهدیان، سی‌امین جلد از مجموعه «یادگاران» انتشارات روایت فتح است که یکصد خاطره کوتاه درباره شـــهید علی محمودوند، از فرماندهان دلیر گروه تفحص لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله(ص) را روایت می‌کند. درباره سیر زندگی این شهید می‌خوانیم، محمودوند تابســـتان سال ۱۳۶۱همزمان با شـــروع عملیات رمضان در ۱۷سالگی به جبهه رفت و کارش را در گردان تخریب لشکر ۲۷محمد رسول‌الله(ص) آغاز کرد. وی در عملیات والفجر مقدماتی، همراه گردان حنظله به منطقه فکه رفت و از ناحیه دست مجروح شد. در عملیات والفجر ۸برای همیشه پایش را از دست داد. او به همراه برخی همرزمان دوران دفاع‌مقدس پس از جنگ تحمیلی به‌صورت خودجوش و بدون امکانات به تفحص شهیدان می‌پردازند و به این ترتیب، گروه تفحص لشکر ۲۷محمد رسول‌الله تشکیل می‌شود. شهید محمودوند سال ۱۳۷۹در جریان تفحص شهدا در منطقه فکه با انفجار مین به شهادت رسید. در بخشی از این کتاب می‌خوانیم: «والفجر مقدماتی بودیم. با هم می‌کندیم و می‌رفتیم جلو. شروع کرد به تعریف کردن از یک دوست قدیمی. گفت «تخریبچی بود از بچه‌هایمون. چقدر خاطره داشتیم باهم.» آهی کشید، سرش را انداخت پایین و زیر لب گفت «خودم همین اطراف ولش کردم و رفتم. اما بهش قول دادم برمی‌گردم و می‌برمش.»

پله‌ها
تمام نمی‌شدند

کتاب «پله‌ها تمام نمی‌شدند: زندگینامه داستانی شهید مدافع حرم مهدی نعمایی عالی» به روایت زهرا ردائی همسر شهید» و به قلم افروز مهدیان است که از سوی انتشارات روایت فتح منتشر شده است. این کتاب حاصل ساعت‌ها گفت‌وگوی خودمانی نویسنده با زهرا ردائی، همسر شهید نعمایی است. زهرا ردائی در این کتاب، مهدی نعمایی را صادقانه روایت کرده است؛ مهدی در نظر زهرا عاشقی بود زمینی، همانند خیلی از شهدای دیگر. ردائی همچنین در این بازگویی خاطرات، همه جزئیات را بیان می‌کند و گاهی در میان گفت‌وگو چشمانش پر از اشک می‌شود. در جایی از کتاب نویسنده گفته است اگرچه قرار بود از مهدی بنویسیم، اما هرچه پیش می‌رفتم برای نوشتن از زهرا مشتاق‌تر می‌شدم؛ زهرا از مهدی می‌گفت و من از زهرا می‌گویم. مهدی نعمایی، فرمانده بود و مثل همه شهدا جان خود را در راه آرمان‌هایش فدا کرد، اما چیزی عجیب در زندگی این شهید بود و آن اینکه خانواده‌اش هم کنار او در سوریه بودند؛ همسرش و ۲ دختر کوچکش. در بخشی از متن کتاب می‌خوانیم: «سرم به کارهای خانه گرم شده بود و زمان از دستم در رفت. تا به خودم آمدم غروب شده بود. زدم توی سرم و پله‌ها را دوتا یکی رفتم پایین سراغ بچه‌ها. صدای تیراندازی می‌آمد. توی سرزنان دور خانه را چند دور هروله کردم. نبودند که نبودند....»